

مجموعہ فروع

گزیدہ اشعار زرخونہ ولی

انتشارات خیام

شناسنامه اثر

اسم اثر:	فروغ سحر
شاعر:	زرغونه «ولی»
حروف نگار:	شاداب «ادیب»
صفحه آرایبی:	عبدالحمید «زمانی»
ناشر:	انتشارات «خیام»
نوبت چاپ و سال نشر:	چاپ اول؛ زمستان (۱۳۹۸) خورشیدی
تیراژ:	۱۰۰۰ نسخه
آدرس:	افغانستان؛ کابل؛ جاده آسمایی، بابر شاه سنتر، مقابل نگارستان ملی، منزل دوم
شماره‌های تماس:	۰۷۷۵۲۰۳۰۷۰

تمام حقوق این اثر بپراک نویسنده و ناشر محفوظ است.

پیشگفتار

خواننده‌ی عزیز و گرامی!

در آغازین سخن تمنا دارم، که باغستان صفا و صمیمت شما عزیزان سبز و با طراوت باشد محبت و سرور در قلب‌های پُر مهرتان جاگزين گردد، روزهای به دور از ابرهای سیاه جنگ و آسمان باروتی داشته باشید، تا در اوج فضای نیلگون آن پرنده گان به پرواز آیند، صلح، ثبات آشتی و همدلی را به روح و روان مان نوید دهند و به همین آرزومندی چند سطری مختصر در مورد معرفی پنجمین اثر ادبی و فرهنگی ام زیر نام (فروغ سحر) حضور با سعادت شما سروران مینگارم.

کتاب فروغ سحر با گلوآژه‌های از ادبیات شیرین فارسی (دری) آذین گردیده، امید آن می‌رود که با خوانش غزلیات عاشقانه این کتاب معنی از عشق، وفا، و پایه‌داری در ذهن و ضمیر پاک جان‌تان حول نماید!

سراینده غزلیات این کتاب خواسته که شما خواننده معزز را با خود به منزل گاه ملکوتی احساس درونی خویش و با فرشتگان آسمان بی‌پهنای عشق هم‌رایی کند و در وادی بکرانه ماورای ذهن و خیال به حرکت در آورد. و ناگهان از کویری خشن ذهن ددمنشانه‌ی آدم نماهای عصر اش فریادزند و در آینه‌ی به قامت سروده‌های حماسی خویش از درد، غم، انفجار و انتحار سر زمین اش به انزجار آمده، در آستانه روزگار جنگ، نفرت، مظلومیت و ناتوانی‌های وطن و وطن‌دار را با نقد از حاکمان زور و زر به سرایش گرفته و

سروده‌هایش از درد آلام کودکان با شکم‌های گرسنه و پای برهنه و مادران داغ‌دیده، پیرزنان اشک‌بار، و پدر اینکه کالبد بی‌جان و خون‌بار فرزندش را در به دوش می‌کشد و پیرمردان با چشمان نیمه‌بیناشان، شور آب نفرت و خشم می‌ریزد، نفرین می‌فرستد به جنگ و عامیان جنگ، آنانی که را با دستان ناتوان و قلب زخمی در جستجو صلح هستند، خواستم این سوگ‌نامه را به نظم در آورم و غزل‌گونه به تصویر کشیدم که تعدادی از این اشعار حماسی با کلمه‌های دلنشینی سرآغاز برنامه‌های ادبی، فرهنگی و اجتماعی برنامه تلویزیونی اروپایی در یچه بهار است که چنگی بر دل‌ها زده و مورد استقبال صدها تماشاگر در سراسر جهان قرار گرفته و می‌گیرد و همچنان با ترتیب و تنظیم مصاحبه‌های تلویزیونی و سخنرانی‌های فرهنگی در داخل و خارج از کشور انجام دادم که با ابراز سیاست‌گذاری از استقبال گرم مردم شرافتمند ما خواستم این اشعار را در برگه‌های مهر و الفت زیر نام فروغ سحر با حمایت تعدادی از نهادها خارجی اقبال و چاپ یافته، امیدوارم ثبت تاریخ ادبیات و فرهنگ کشور گردد.

خدمت شما ادیبان، فرهنگیان و علاقمندان شعر اهدا می‌نمایم. انتظار دارم با مطالعه غزلیات این کتاب لحظات به دور از دغدغه‌های روزگار بمانید! و بر بلندای احساس پاک انسانی در فضای نهایت عاشقانه و رومانسیک، لذت برده و نوازش‌گر روح و روان شما گردد.

زرغونه «ولی»

جرمنی

سوانح مختصر

زرغونه فرزند مرزا محمد «پنجشیری» از بازارک و لایت پنجشیر است و در یک فامیل روشن فکر در شهر میمنه و لایت فاریاب متولد شده است؛ وی بعد از شمولیت دوره ابتدای دوره‌ی ادامه تحصیلات را تا بکلوریا در لیسه عالی سوریبا به اتمام رسانیده است، و از دانشگاه کابل دانشکده پیداگوژی رشته زبان دری به سویه لیسانس فارغ گردیده است، و همچنان تحصیلات اسپرانتوری و اختصاصی در مورد آموزش و تربیه جوانان و نوجوانان را از مکتب عالی کمسمول جوانان مسکو با اخذ دیپلوم سرخ فارغ گردیده است.

بعد از فراغت به حیث آموزگار در مکاتب مختلف شهر کابل ایفای وظیفه نمود، اما چالش‌های موجود آن زمان در مقابل بانوان، جوانان، پیشه‌وران و کارگران توجه آن را به خود جلب کرد و به کمک مردم شتافت و به کارهای اجتماعی زنان، جوانان و کارگران پرداخت.

وی شخصیت متجسس و متحرک است که زیرکانه برنامه‌ریزی می‌کند و مطابق پلان و برنامه ادامه فعالیت می‌دهد. بانوی شجاع و ناترس است و جسورانه می‌رزمید و فعالیت می‌نماید.

خانم زرغونه بهترین سال‌های جوانی خود را در خدمت زنان، جوانان و کارگران سپری نموده و تا ختم حکومت داکتر نجیب‌الله کارهای چشم‌گیری را در پست‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی انجام داده است.

و بعد از سقوط دولت داکتر نجیب‌الله دوباره به وظیفه اصلی آموزگاری برگشت و به حیث آموزگار در مکاتب مختلف شهر کابل ایفای وظیفه کرد. بنابر فعالیت‌های برجسته اجتماعی و خدمت صادقانه به مردم اعم از زنان و مردان مستحق مدال‌های دولتی، تقدیرنامه‌ها، و نشان‌های آن دوره گردیده است.

وی شجاعت، جسارت و مبارزه را بیشتر از مادرش بانو میرمن «حوا» که شخصیت مدبر فرهنگی و معارف کشور می‌باشد، آموخته است.

وی ۲۷ سپتمبر سال ۱۹۹۶ در زمان حاکمیت طالبان مجبور به ترک وطن شد و در دیار مهاجرت در کشورهایی چون:

پاکستان، ایران، ازبکستان، ترکمنستان، مسکو، اوکراین و جمهوری چک اقامت داشت، به کمک هموطنان مهاجر شتافت و در ایجاد مکاتب زبان فارسی دری برای اطفال کشور و طرح برنامه‌ها و محافل فرهنگی و حمایت‌شان از ویژه اقامت نقش ارزنده را ایفاء کرد.

بانو زرغونه در سال ۱۹۹۹ وارد شهر هامبورگ کشور جرمنی شد. با آمدن‌شان به جرمنی تظاهرات خیابانی را جهت اخذ ویزه اقامت به مهاجران سازمان‌دهی کرد که، در اثر آن بیشترین فامیل‌ها افغان مقیم اقامت‌گاه مهاجران که وی را می‌شناختند ویزه اقامت به دست آوردند و فعالیت‌های وی توجه نهادهای افغان و نهادهای خارجی در آلمان را به خود جلب نمود. که مصاحبه‌های اش در جراید چاپی و تلویزیونی دست‌نشر رسید.

و در سال ۲۰۰۰ عضویت رهبری شورای سراسری زنان آلمان را

به دست آورد و بعد از مدتی به حیث مسئول مالی و معاون در عرصه اقتصادی و عضو کمیسیون تفتیش شورای زنان افغان ایفا وظیفه نموده است.

در عرصه‌های مختلف دست آوردهای داشته که، از جمله برای اولین بار در جمع گروپ کاری دست به ایجاد برنامه تلویزیونی ندای زن زد و اولین گرداننده موفق این برنامه تلویزیونی که ارگان نشراتی شورای سراسری زنان افغان در آلمان است.

وی بعد از مهاجرت و اقامت‌اش در آلمان و اروپا به حیث فرهنگی و فعال اجتماعی افغانستان شناخته شد.

موفقیت‌های چشمگیری از خود به جا گذاشت و حایز تقدیرنامه سرخ هنر هشتاد هامبورگ گردید و فعالیت‌هایش سرخط نشرات هامبورگ به زبان آلمانی شد.

وی از سال ۲۰۱۶ مسئول شورای مهاجران بریمن شد که، برنامه‌های کاری مشخص برای مهاجران بریمن و حومه بریمن دارد که به شکل رایگان پیشکش می‌نماید.

بانو زرغونه در عرصه فرهنگی شخصیت مدبر قلم به دست، شاعر، نویسنده، فعال مدنی زنان و چهره محبوب فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در اروپا است.

در سال ۲۰۱۷ وب سایت مروارید سبزی بانوان را ایجاد و به حیث مدیر مسئول این تارنما انجام وظیفه می‌نماید.

در مارچ ۲۰۱۷ برنامه تلویزیونی اروپایی در یچه بهار را در جمع تیم

کاری ایجاد کرد که، یکی از ناب‌ترین برنامه‌های تلویزیون جهانی بهار بوده و مورد استقبال نخبه‌گان و سیاسیون کشور قرار گرفته است. هدف از نشر این برنامه، کار روشن‌گری و بلند کردن صدای مردم جنگ زده در داخل و خارج کشور از این تریبون است.

از سال ۲۰۱۶ عضو هیأت مدیره انجمن پرستوهای مهاجر و مسئول بخش شعراء را عهده‌دار است.

وی عضو ارشد هیأت مدیره اتحادیه سراسری فرهنگی افغان دنمارک گل خوشه‌هاست.

فرهنگی افغان دنمارک گل خوشه‌هاست جهت قدردانی کانیدای‌اش منحیث یک بانو که بیشترین عمر خود را در خارج کشور سپری کرده باز هم به ندای مردم پاس‌خگو است در شرایط دشوار جنگ انتحار روانه خدمت‌گزاری به مردم می‌شود تقدیرنامه بانوی شجاع را از جانب اتحادیه سراسری گل خوشه‌های افغان دنمارک حایز شد که بار شانه‌هایش گران‌تر گردید و همچنان این اتحادیه به خاطر قدردانی از فرآورده‌های فرهنگی‌ای‌شان زیر نام فرآورده‌های فرهنگی زرغونه ولی و روکشایی کتاب‌های نوای زن، حدیث دل و موج الهام طی محفل فرهنگی با اشتراک عده‌ای کثیری از فرهنگیان و نخبه‌گان مقیم اروپا برگزار شد و جمعی از تعداد قلم به‌دستان با تفویض اوارد این اتحادیه و تقدیرنامه‌های تلویزیون جهانی بهار، برنامه تلویزیونی اروپایی دریچه بهار جهت ادامه کارهای ژورنالیستی و رسانه‌ای از ایشان قدردانی به عمل آوردند.

وی عضو هیأت مدیره مجله بانو و متصدی بخش گزارشات و تحلیل های زنان می باشد. به خاطر ارجح گراری از فعالیت هایش مستحق اوارد و تقدیرنامه این مجله گردید، ده ها تحلیل های ارزنده وی از طریق این صفحه در مورد زنان به نشر رسیده است.

و در سال ۲۰۱۸ بنابر خواست خودش و تقاضای مردم شریف داخل و خارج کشور با درک دشواری های افغانستان و خشونت علیه زنان روانه کابل شد و خودش را منحصیث نماینده مردم در پارلمان افغانستان کاندیدای کرد تا صدا و سیمایی مردم باشد.

مبارزات انتخاباتی را با تمام چالش ها با حمایت مردم شریف پیش برد و در محراق توجه مردم به خصوص سیاسیون، فرهنگیان کشور قرار گرفت. متأسفانه مانند دیگر روشن فکران به چالش های انتخاباتی گیر ماند و به حاشیه رانده شد؛ اما صدای آزادی خواهی، حق و عدالت خواهی وی از مرزهای کشور عبور کرده و از تربیون های جهانی اروپا به صدا درآمد و در برنامه های دریچه بهار در مقابل میلیون ها تماشاگر صدای رسای مردم خود شد.

بنابر فعالیت های چشم گیر در پروسه انتخابات حایز تقدیرنامه یکی از بهترین نامزادهای پارلمان از جانب اتحادیه جوانان خیر خانه و تقدیرنامه فرهنگی باشندگان ناحیه هفتم با برگزاری محفل مطارحت با نامزاد و کیل محترم استاد احمد «سعیدی» کارشناس سیاسی افغانستان راه اندازی شده بود که به نام بهترین بانوی کاندیدای پارلمان ۱۳۹۷ به وی تعلق گرفت.

تقدیرنامه اتحادیه حرکت اسلامی افغانستان تحت نام بانو شجاع و مدنی

۲۰۱۸ همچنان به وی تفویض شد.

وی که سخنان توانا است و اشتراک کننده ده‌ها کنفرانس‌ها، جلسات و کنفرانس‌ها افغان‌های مقیم اروپا است که اشتراک کننده فعال کنفرانس‌های صلح مادرید، هالند، دنمارک بود که سخنرانی وی در مورد راه حل و بیرون رفت افغانستان از بحران در کنفرانس‌ها بود که مورد دلچسپی و استقبال اتحادیه اروپا و اشتراک کننده گان کشورهای مختلف قرار گرفت و علاقمند اشتراک پر برنامه‌های صلح است که به تازه‌گی در جمع صلح‌جویان افغانستان پیوست و یکی دیگر از سخنرانی‌ها و اشتراک فعال‌شان در پنجمین کنفرانس یاد بود از بانوی نستوه داکتر اناهیتا راتب زاد که از جانب شورای سراسری زنان افغان مقیم هالند برگزار گردیده بود است. در مورد بانو اناهیتا و جایگاه زنان در سیاست افغانستان و مشارکت‌شان در اجتماع مورد که در سخنرانی دلچسپ داشت استقبال قرار گرفت.

وی از جمله فعالین اجتماعی در اروپا است که در ده‌ها کنفرانس زنان و جلسات مهاجران با مسئولین کشورهای میزبان و افغان‌ها به خاطر دفاع از حقوق هموطنان مهاجر اشتراک داشته و به سخنرانی پرداخته است، تدویر ده‌ها محافل فرهنگی و جلسات مشترک برای هموطنان برنامه‌ریزی کرده است.

که از جمله اشتراک در کنفرانس اتحادیه اروپایی دیسپورا در کوپنهاگ مرکز کشور دنمارک به خاطر منسجم نمودن مهاجران اروپا و نقش‌شان در داخل کشور با اشتراک نماینده‌گان مدبر اروپا و افغانستان وی با صحبت‌ها،

پیشنهادات و نظریات ارزنده ۲۳ ساله تجربه کار با مهاجران خارج مرز افغان‌ها مطرح کرد که مورد استقبال قرار گرفت و جلسه اختصاصی را به منظور بسیج نماینده‌های انجمن‌ها و شوراهای افغان‌ها از ایالت‌های جرمنی در هامبورگ با اشتراک نماینده دیسپورا اتحادیه اروپا راه اندازی کرد و روی مشکلات مهاجران و راه بیرون رفت از مشکلات را به بحث و گفت‌وگو چهره‌های کارا مهاجران اروپا را برگزار کرد که جهت قدردانی از ایشان سپاس‌نامه کتبی این نهاد اروپایی را به دست آورد.

در سال ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ سه کتاب وی حدیث دل، نوای زن و موج الهام اقبال چاپ یافت و به دسترس علاقمندان قرار گرفت که روگشایی آن با اشتراک فرهنگیان و شاعران معاصر در کابل قلب افغانستان انجام یافت که مورد استقبال هموطنان عزیز قرار گرفت.

در سال ۲۰۱۸ انجمن خیریه نوای زن را در کابل بنیاد گذاشت و تلاش دارد تا جهت حمایت مردم جلب کمک‌های اقتصادی اروپا را با خود داشته و از طریق این انجمن کمک‌های مادی و معنوی را در داخل کشور انجام دستگیر یتیمان و بانوان بی سرپرست باشد.

وی نویسنده و شاعر شیرین کلام زبان فارسی دری بوده و مؤلف چهار کتاب: موج الهام، حدیث دل، نوای زن، فروغ سحر و کتاب پنجم زرغونه ولی کیست را روی دست دارد.

وی بنابر فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حایز مدال‌ها و تقدیرنامه‌ها بیشتر گردیده است که قسمت از این ارج‌گزاری‌های به دست

داشته را یاد آور می شویم.

ارج گزاری از فرآورده‌های فرهنگی زرغونه ولی و روکشایی کتاب‌های حدیث دل، موج الهام و نوای زن توسط اتحادیه سراسری فرهنگی گل خوشه‌ها در دنمارک با تفویض اواردها و تقدیرنامه از نهادهای فرهنگی استقبال و تقدیر شد.

روکشایی کتاب‌های نوای زن، حدیث دل از جانب اتحادیه انجمن‌های کشور شاهی هالند که با سخنرانی و معرفی این کتاب‌ها از جانب ایشان مورد استقبال قرار گرفت و اشتراک وی در محفل فرهنگی اتحادیه حومه فرانکفورت جرمنی که تفویض قاب خدمات بشر دوستانه داکتر تتسونا کامورا را به دست آورد.

اخیراً با علاقمندی به پروسه صلح که خواست تمام مردم افغانستان است با دعوت اعضای مدبر این پروسه در جمع آنان پیوست و تلاش دارد که تأمین صلح که خواست همه مردم افغانستان با حفظ دست‌آوردهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی باشد پیوست صحبت اخیر وی در مورد دفاع از حقوق زنان زندانی و چالش‌های فراروی زنان زندانی زن و زندان‌های افغانستان از طریق رادیوهای خارج مرزی مورد استقبال قرار گرفت و مشکلات نبود قوانین به حمایت از کودکان از طریق رادیو بی بی سی.

فعالیت‌های زرغونه «ولی» در صفحات اجتماعی فیسبوک:

۱. ۲۰۱۴ ایجاد صفحه رسمی زرغونه «ولی»؛
۲. ۲۰۱۶ بنیان گزار بخش زنان در گستره زندگی و عضو

دبيران؛

۳. ۲۰۱۶ ايجاد كنده و عضو هيات رهبري صفحه فيسبوک

ندای زن افغان؛

۴. ۲۰۱۷ يکي از ايجاد كنده گان گروپ برنامه اروپايي دريچه

بهار؛

۵. ۲۰۱۷ يکي از ايجاد كنده گان صفحه انجمن همبستگي

ندای زن افغان؛

۶. ۲۰۱۸ ايجاد كنده صفحات هواداران؛

۷. ۲۰۱۹ ايجاد كنده صفحه اشعار زرغونه «ولي»؛

۸. گروپ هاو مسنجر هواداران و جوانان امروز.

قسمى که در بالا یاد آور شدیم تک شماری فعالیت های این بانوی خدمت گار، مردم دوست و مهین پرست در این صفحه نمی کنجد. بیشترین فعالیت هایش را در صفحات اجتماعی و رسانه های تصویری و صوتی مرور نماید.

تقدیر نامه ها:

۱. دهمین مدال سال روز حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛
۲. هفتدهمین سال روز اوارد مجله وزین بانو؛
۳. تقدیرنامه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان؛
۴. تقدیرنامه سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان؛
۵. نشان سازمان دموکراتیک افغانستان؛
۶. تقدیرنامه سرخ اندگراتسیون هنزه هشتاد هامبورگ؛
۷. تقدیرنامه دارلانشای حزب متحد ملی افغانستان؛

۸. تقدیرنامه حرکت اتحادیه اسلامی؛
۹. تقدیرنامه زن برجسته سال ۲۰۱۷ از شورای زنان ایالت هانوفر؛
۱۰. تقدیرنامه انجمن فرهنگی گل خوشه‌های هنر؛
۱۱. تقدیرنامه تیاتر و سینماگران اروپایی؛
۱۲. تقدیرنامه مجله وزین بانو؛
۱۳. تقدیرنامه انجمن فرهنگی گل خوشه‌های هنر؛
۱۴. تقدیرنامه نهاد اجتماعی حوزه هفتم شهر کابل عنوان بهترین کاندیدای ولسی جرگه از ولایت کابل؛
۱۵. تقدیرنامه نهاد اجتماعی جوانان خیرخانه تحت عنوان بهترین کاندیدای ولسی جرگه از ولایت کابل؛
۱۶. اوارد انجمن فرهنگی سراسری اتحادیه سراسری فرهنگی افغان دنمارک گلخوشه‌ها به نام بانو شجاع؛
۱۷. تقدیرنامه اتحادیه حرکت اسلامی افغانستان تحت نام بانو شجاع و مدنی ۲۰۱۸؛
۱۸. تقدیرنامه انجمن فرهنگی پرستوهای مهاجر دنمارک ارج‌گزاری از فرآورده‌های فرهنگی توسط اتحادیه سراسری افغان - دنمارک گل خوشه‌ها و اهدای اوارد به پاس قدردانی کارکردهای فرهنگی و اجتماعی؛
۱۹. اهدای تقدیرنامه برنامه تلویزیونی اروپایی دریچه بهار جهت تقدیر از کارهای ژورنالستی و رسانه‌ای؛
۲۰. تقدیرنامه تلویزیون جهانی بهار جهت تقدیر کارهای ژورنالستی و رسانه‌ای؛

۲۱. تفویض سپاس نامه اتحادیه اروپایی نهاد دیسپورا جهت خدمات رضاکارانه و بشردوستانه برای مهاجران خارج مرز؛
۲۲. تفویض قاب بشردوستی داکتر تتسو ناکامورا از جانب انجمن حومه فرانکفورت به پاس خدمات بشردوستانه شان.

مقالات:

۱. زنان افغانستان و روشن گری؛
 ۲. زنان کشور و زندان های افغانستان؛
 ۳. زنان افغانستان و اعتیاد مواد مخدر؛
 ۴. فیمینیسیم؛
 ۵. خشونت سیاه و سفید علیه زنان افغانستان؛
 ۶. گدایی زنان و اطفال در افغانستان؛
 ۷. جوانان با فرهنگ دوگانه در خارج از کشور؛
 ۸. فرخنده را فراموش نکنید؛
 ۹. افغانستان و تخته خیز جنگ علیه روسیه؛
 ۱۰. تجاوز به حریم خصوصی زنان افغانستان و ترور شخصت؛
 ۱۱. من و نظریات من در مورد زنان افغانستان؛
 ۱۲. آریانا و تابو شکنی زنان در افغانستان؛
- وی یکی از همکاران قلمی مجله بانو است که از مشکلات زنان مهاجر در

اروپا:

۱. مبارزه علیه خشونت؛
۲. خیابان ازاری زنان در افغانستان؛
۳. زنان افغانستان و تبعض سنت؛
۴. زنان افغانستان و دوره هفدهم پارلمان؛

۵. زنان در آئینه مذاکرات صلح؛
۶. چشم اندازها و گزارشات زنان؛
۷. اعتراضیه زنان علیه مذاکرات صلح؛
۸. سلبریتزم چیست؛
۹. راه حل و بیرون رفت افغانستان از بحران؛

و ده‌ها متن‌های ادبی و شناس‌نامه‌های بانوان فعال و اشعار حماسی و غزلیات را از قلم خود نوشته و در برنامه‌های تلویزیونی و سخنرانی‌ها استفاده نموده است.

مقالات را در تمام وبسایت‌های اینترنتی می‌توانید مرور نمایید.

نظر یک هنرمند

نور آغا «سرمدی» هنرمند محبوب کشور در مورد شخصیت چند بعدی زرغونه ولی شاعر و نویسنده چنین می نگارد:

دوستان و خواننده گان محترم خواستم در مورد شاعر زرغونه «ولی» مختصر نظرپردازی نمایم که در اولین خوانش اشعارش به قلب ام چنگ زد و مورد توجه ام قرار گرفت.

وقتی از شعر و قلم رسا و ادیبان سخن در میان است، در جغرافیا ادبیات این مرز و بوم فارسی - دری توجه هنرمندان را اشعار دلنشین که قلبها تسخیر کند از میان فرهنگ مردمان ما برخاسته و بر قلبها بنشیند باید کتابها نوشت؛ زیرا این سراینده گان، ادیبان، قلم به دستان ژرف نگر استند که مرواریدها را از عمق بحر بیکران می گیرند و این صدفها را مانند گلوبند زیبا در قالب چکامه ها کنار هم می چنند و پیشکش می نماید و تعدادی از ایشان در ردیف های بهترین های از قلم پردازان و سخنوران قرار می گیرند وقتی اشعار بانو زرغونه «ولی» شاعر قرن بیست و یکم را مرور کردم، بیشترین عزلیات اش من را به خود جلب کرد و یکی از غزل هایش را به سـر ایش گفتم آنقدر با احساس من رنگ داد که دیگر در دلم چنگ زد و به توصیف اش پرداختم. اشعار وی که نغز و به زیب است از عاشقانه ها با خیالات ملکوتی قلم می زند.

که در گلوژه های عشق، صداقت و محبت را به ارج های بلند و روماتیک می توان احساس کرد ولی وقتی از دردها و کمبودها جامعه ما با پیشکش

سروده‌های حماسی می‌سراید غم و درد شاعر را در غربت از مردم جنگ‌زده‌اش در احساس بلند مردم دوستی و میهن پرستی نمایان است که دود، سوز، انتحار، درد یتیم، اشک مادر، مرگ جوان وطن‌داران در اشعارش قالب واژه‌های موزون به آسمان هفتم می‌رسد و انسان را احساس همدردی می‌دهد.

مجموعه‌های اشعار بانو زرغونه «ولی» همه زیباست که توصیف آن صفحات دیباچه زیبای این کتاب کنجایش ندارد، فقط با جمله که معنای کلام این سراینده فهم تند می‌خواهد اتکا می‌نمایم.

برای این ادیب و شاعر قرن بیست و یکم آرزوی موفقیت و گام‌های بلند تا کرانه‌های آسمان آرزو دارم.

با مهر

استاد نور آغا «سرمدی»

تقریظ

در جاده‌های تخیل و اندیشه انسان‌های با بصیرت و صاحب اندیشه این پرسش به نحوی از انحا خلق می‌گردد که شعر روی کدام ویژه‌گی توانسته است در جامعه بشری چنین جایگاه رفیع را کسب کند.

پاسخ به این سوال کاریست دشوار اما می‌شود روی چیستی شعر و ابعاد آن فشرده نکاتی را عنوان و ابراز داشت.

شعر پدیده ژرف و باارحیت که در سوق و سودهی انسان‌ها قابل نگرش بوده فشرده‌گی سخن، هنرمندانه هدف را انتقال دادن، با زبان ملیح و واژه‌ها را شکرریز ساختن از خصوصیات اساسی در شعر می‌باشد.

با صراحت باید گفت: آن‌قدر راغ و باغ شعر بلند است که در تعریف آن تا حال نرسیده‌ایم چنانی که اقتناع کلی در مورد بوده باشد.

آری بحث و سخن از شعراست باغچه‌ای از دل نبشته‌های بانوی سرافراز کَشور بانو زرغونه «ولی» به دستم افتاد که در شرف اقبال چاپ قرار دارد.

بانوی فرهیخته و با جد و جهد که از سالیان متمادی با بلندای اندیشه در عرصه فرهنگ زحماتی را متقبل گردیده که در شناسنامه‌اش بیشتر به شخصیت‌شان آشنا خواهید گردید.

در سالیان اخیر عالی در حوزه شعر درخشیدند و درب انوار اهل دل را دقل‌الباب نمودند جسارت و عرق‌ریزی ایشان سبب گردیده است، تا در جمع شاعران معاصر از مقام رفیع برخوردار گردند تا جایی که من در یافتم

شهبکارهای ایشان در غربت و محاجرت در عرصه‌های دیگر نیز بوده است در رشد فرهنگ و ادب.

به هر حال داشته‌های بانو زرغونه «ولی» منوط و مربوط به این کتاب نبوده بل کتاب‌های دیگر نیز از طراوش دماغ ایشان اقبال چاپ یافته است. طوری که بنده کتاب ایشان را به خوانش گرفتم اشعار موصوف در ابعاد مختلف به سرایش گرفته شده عارفانه، عاشقانه، میهنی و انعکاس درد مردمش می‌باشد. البته در قالب غزل اشعار نیمایی و سفید. عرض وجود این کتاب را در خانواده فرهنگ و ادب کشور غنیمت بزرگ شمرده برای اهل ادب و مشتاقان سخن ره‌گشای راه و رهنما می‌پندارم به امید موفقیت‌های هر چه بیشتر بانو زرغونه «ولی».

شیرمحمد «استوار»

تقریظ

از کودکی به سرایش و انجمن سخنسرایان اهل دل می نشستم لذت آرامش می یافتم و روانم را آسوده احساس مینمودم . از همینجاست شعر را عاطفه و قامت کشیده آزادی و الهام عشق انسان دوستی و چراغ معرفت دیدم و برای خویش برگزیدم . شاعران و قلم بدستان متفاوتتر زندگی را بدون دغدغه که با روال و سیرت و ثروت معنوی گره محکم دارد دیریسست همراهی مینمایم .

نوشتن ، پرداختن و شناختن اثر و اثر را تائید کردن کاری است دشوار . بانو فرزانه و شاعر قلم بدست گردانند و سخنور ورزیده زرغونه جان ولی سروده های شان در قالب های سپید نیمایی و کلسیک نوای غربت و دوری از دیار بیقرار خویش فریاد کشیده توجه مرا که قدم در چای پای شاعران میگذارم جلب نمود خواستم سطری چند با تمنای آفرینش های بیشتر بانو ولی ورجاوند از خود در برگه شان بیادگار رقم نمایم

با درود

نثار علیمی بدرود

در این دفتر

- ۱ غزلیات
- ۲ ثنابرمحمد
- ۳ ماتمسرا
- ۴ سلطان امشب
- ۵ سیاره ها
- ۷ گزرگاه فسون
- ۸ دخترم زر
- ۱۰ زورق شکسته
- ۱۱ معبود قدس
- ۱۲ بهار
- ۱۳ خاک تیره
- ۱۴ غزل من
- ۱۵ آتش
- ۱۶ قلم من
- ۱۷ بزم یاران
- ۱۸ عارفان سماع
- ۱۹ ابر تیره

- ۲۰ عیدانه
- ۲۱ هویت ام
- ۲۲ عشق نهان
- ۲۳ طبع زارم
- ۲۴ هموطن
- ۲۵ مرغ سحر خیز
- ۲۷ غزل
- ۲۸ آتش زد
- ۲۹ پارسی
- ۲۹ زبان مادری فارسی دری
- ۳۰ مطربان می گو
- ۳۲ اعجاز
- ۳۳ زبان مادری
- ۳۴ هموطن
- ۳۷ بهار
- ۳۸ بانو همصدا زن
- ۳۹ باغ وبوستان
- ۴۰ سرباز

- ۴۱ تیر و کمان
- ۴۲ تیرمژگان
- ۴۳ آتش و حرمان
- ۴۴ شهادت مهسا
- ۴۵ خرابات عشاق
- ۴۶ صباح
- ۴۷ مه تابان
- ۴۸ مادر!
- ۴۹ ترا دوست دارم
- ۵۰ یتیم
- ۵۲ دخترم
- ۵۳ سلطانم
- ۵۴ غزل من
- ۵۵ طبع غزل
- ۵۶ عید قربان
- ۵۷ دلبری
- ۵۸ حدیث نغز پارسى
- ۵۹ حق ملت
- ۶۰ ناله خسته

- ۶۱ پسر م
- ۶۲ فرزند
- ۶۳ گلرخ
- ۶۴ مسعود قهر مان
- ۶۵ خمخانه
- ۶۶ اناهیتا راتبزاد مبارز
- ۶۷ محرم
- ۶۸ نوید عشق
- ۶۹ ماه نو
- ۷۰ موج اشک
- ۷۲ فریب عشق
- ۷۳ زهره رخت
- ۷۴ خم شراب
- ۷۵ شکسته بال غزل
- ۷۶ پرستوی آواره
- ۷۷ ملک رویایی
- ۷۸ مدح سرا
- ۷۹ شکوه موج
- ۸۰ وطن

- ۸۱ ناز تو
- ۸۲ عید سعید فطر
- ۸۳ سرود عشق
- ۸۴ عید
- ۸۵ آج آرزو
- ۸۶ خفته ام
- ۸۷ کاج بلند عشق
- ۸۹ آتش سوزان
- ۹۰ گل واژه
- ۹۱ سرباز قهرمان
- ۹۲ مناجات
- ۹۲ غنچه گل
- ۹۳ خورشید
- ۹۴ صنوبر
- ۹۵ التجاء
- ۹۶ ناز تو
- ۹۷ نبض دلم
- ۹۸ مطربان چمن
- ۹۹ قافله عمر

- ۱۰۰ هوای غزل
- ۱۰۲ وصف تو
- ۱۰۳ یلدا
- ۱۰۴ داکتر تتسونا کا مورا
- ۱۰۵ ای مردم
- ۱۰۶ یلدا
- ۱۰۷ شهر دل
- ۱۰۸ بار ای برف زیبا
- ۱۰۹ یار نازک اندام
- ۱۱۰ تو ای بانو
- ۱۱۲ پنجشیر
- ۱۱۳ فراق اش
- ۱۱۴ غزل
- ۱۱۵ صنم
- ۱۱۷ رباعیات
- ۱۳۳ تک بیتی
- ۱۴۳ اشعار سپید
- ۱۴۴ اقبال قدس
- ۱۴۵ خزان و همدلی

- ۱۴۷ سال روزت مبارک
- ۱۴۸ سیل اشک
- ۱۴۹ زن
- ۱۵۱ ای طفل
- ۱۵۳ قلب صفا
- ۱۵۴ هجران و فراق
- ۱۵۵ عالم خیالم
- ۱۵۶ زنده گی
- ۱۵۷ کربلای امروز
- ۱۵۸ نا گفته های درد دار مادر
- ۱۶۰ آفتاب نور، زن
- ۱۶۲ کلام پنهان
- ۱۶۴ بهار
- ۱۶۵ بهار
- ۱۶۶ به بهانه روز تولدم!
- ۱۶۹ خوابیده
- ۱۷۱ مادر روزت مبارک
- ۱۷۳ مادر!
- ۱۷۴ وسوسه دارم

- ۱۷۷ ستایش نامه زنان و مادران
- ۱۸۰ پاییز
- ۱۸۳ عمر کوتاه
- ۱۸۶ پاییز
- ۱۸۸ نگاه
- ۱۹۰ پیغام آشنا
- ۱۹۱ ای دل‌بند مادر
- ۱۹۵ سپیده دم
- ۱۹۷ کنار پنجره
- ۱۹۸ دلواره
- ۲۰۰ فال حافظ
- ۲۰۱ ساز زنده‌گی
- ۲۰۲ گوشه چادر
- ۲۰۴ تسخیر دل
- ۲۰۶ انتظار

عزلیات

پشاور محمد

درد نکست و ہستی بہ احترام محمد
 مرام این دل مخلص بہ الصیام محمد
 بہ ذوق مخلصان شعر و انبیای زمان
 سگفتہ غنچہ خلقت بہ التیام محمد
 فرشتگان الہی و قدس و مہر صفا
 ہمہ راحیرت والا است بہ التیام محمد
 شمیم تازہ کنیم ما بالکرنک عبادت
 پیام حضرت حق است ہر کلام محمد

دمیدہ روح گشوفان نبوت در سماع

سیارہ ہا و کائنات ہمہ احتشام محمد

ماتمسرا

سینه یکنم بشکنید این سقف و در
 شش جهت دیوار و من بی بال و پر
 کر محوشی های این مردم همه با مدعاست
 کاسه می صبرم درین ماتمسرا آبد به سر
 بام و شامم اندرین زندان غم باشد کی
 در دیار سخط ما افتاده ام با چشم تر
 بنض بگردن گلویم تا صدایی بشکنم
 چشم و کوشی کو، همه اند کور و

ای فلک در مانده ام دستم بگیر الطاف کن

میروم زین نخله جای دگر جای دگر

سلطان امشب

عروس خوب خوانست عزیزان

داماد نور چشمانست عزیزان

بودبارع شب زفاف ایشان

برقصید و بخنجد جمله یاران

شب خاوشادی شادابادا

زقیدرنج و غم آردابادا

یکی شاه و دیگر بانوی سلطان

شده برپا خوشی و جشن یاران

زرغون گوید مبارک جشن ایشان

به پای هم شوند پیر مثل سائمان

زرغونه ولی بر منی مویخ



سارہ ما



بامروز از تیرہ ابرہای آسانی از روی رسیدن بہ زلزلہ راداشتم تہ ایش بگویم

تویی عشق ام تویی جانم

تویی ان سروی روانم

دلہم دلگیر چو نیتون

زرد سوزد استخوانم

ہمین چو جرقہ آتش

بہ ابر خیرہ می مانم

ز روی شوق اور انوس

فنون ہڈامی ستانم



بمخوزه ز سودایت

قسم به تو دلتانم

منی مانده در حیات

به نامت مهر می‌کدم

چه شد آن عشق اقبابی

که سوزاند سراسر ایام

اینس دل چو مهناب رو

ترا من عشق می خوانم



کز رگه فسون

نبض این ناقدی مستید، نسر میخواید

زین کز رگه فسون زندانه سیاید کز شت

که این همه بار تعب خون جگر میخواید

وصل جانان طلبی، مشغله‌ی پر شورست

پای شب آه و فغان دیده‌ی تری میخواید

بچ آلامی بعید از وادی امکان نیست

سهل میگرد و صعب عزم سفر میخواید

توشه‌ی ره مبر از یاد، بکن تدبیری

که ادبگه ادب رسم دگر میخواید

نشئیدی زرغون که کز راز کوی دوست؟

دل شیر و همت کوه و کمر میخواید

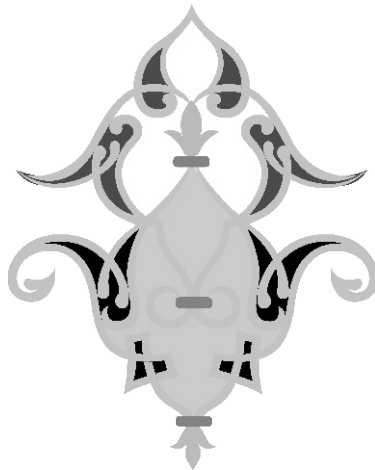
دخترم زر

ای صنی دل‌با و مهر آسا دخترم
 ای فروغ جاودان و عشق فردا دخترم
 عطر تو همچو شمیم غنچه های بوستان
 شخ نبات سروی روان شای دنیا دخترم
 چشم را بر بست و بکشاد او حی او شرم را
 این خروش نوبهار و عشق دلها دخترم
 روشنی چو چهلچراغ در روزگار دد و غم
 شمع تابانی زردشت مهر و صفا دخترم
 تو مدارا می شوی بر من در تن و پودم
 گل خوشبو در چمن آرزو ها دخترم
 کمر سزاید مادرت از ناز و تکلین های تو
 می خروش نوبهار و موجی دریا دخترم
 تا غزل ها را سرایم واژه گونه وصف او
 با وفا و وبا وقار فازی بالا دخترم
 تو این چهلچراغ خانه ویران من
 ای نشاط سرفرازی نسل آریا دخترم

چشم تو زیبا و کیسیت بلند و ماه رو لب خندان ماه تابان شاد و مانا دخترم
 شاعری غنیده را افکند تو پویا بود سروی خوبان و آفتاب پر تجلا دخترم
 جان ماد، دختر می زرباغ و بوستان باش بمن گل ریحان باغ نرگس خوب و رو یاد دخترم
 عمر تو چو عمر خضر باد صد ها سال طویل سفره ای مهر و وفایت تا ثریا دخترم

زنده کی شاد و دور از درد و حسرت با تو

این دعا دشب و روز از من تمنا دخترم



زورق بگسته

زورق بگسته ام از ساز و سامانم مپرس

میروم تا ناکجا از درد و دمانم مپرس

نه زگردون سگوه دارم نه ز آلام فلک

از شرار سینه و از شور دلمانم مپرس

برنگردم، میروم تا ناکجای ناکجا

از قهای من میا و از سوز بجرانم مپرس

دوش در کوش دلم آمد نوای از جرس

رفته از خویشم ز خط و حال جانانم مپرس

برک و بارم ریخت آخر تو سن مست ایام

دقتر پاشیده ام از نام و عنوانم مپرس

معبود قدس

یار مغرور کجا این دل شکسته کجاست جام میخانه کجا و ساغر پیمانہ کجاست
 زاهد و خلق و خرد کر روکنند سوی کعبه مخلص و صوفیان عاشق دیوانہ کجاست
 درمی آن میکده پوسیده زدودی همه کس لب میگون و اناری او جانانه کجاست
 حدیث دل دیگر طعمه جفا نشود حسرت چشم سیاه ان جام جانانه کجاست
 دلم ز درد جدایی که بود غرقه خون نوامی مرعکن عاشق و پروانه کجاست
 به تقوا کرد دیگر از برای معبود قدس سماع پر ستاره کلبه مسانه کجاست

به رندان محبت گرداند مهر زرغون

غزل عاشقانه چنگ و آن چخانه کجاست

بهار

بهار ان آمد و شادی به نوروز سفر ها سوی مزار و به نيمروز
 چه زیباست منظرشاهی ولایت ارزو در دلم چو غنچه اندوز
 سفر دارد ننگه جانم به ان سو غمی دارم به دل و درد جانسوز
 مرادم ده تو ای شاه غریبان بمن شادی ده و دور از غم و سوز
 ندارم طاقت ده ده ای بسیار تو انم رفت زدستم ای گل افروز
 تنها دارم از تو باین دل عجز که دارم عشق تو بر سرهنوز

گل لاله، گل مرسل، گل سرخ مزارجان

بسازم فرش قدم های تو امروز

خاک تیره

مخسکد آب دیده و خون جگر رسید

یاران نشسته پای غم دوستان خویش

یک غم زلفت زد که بلای دگر رسید

از ناله های نیمه شبم ابر آسمان

در ماتم بیاید و چشمان تر رسید

این خاک تیره سیر نکردد ز خون ما

فرزند رفت ز سوک تهایش پدر رسید

ای دوستان مسرید از حال من زار

کز دور های دور نوایش به در رسید

غزل من

هر شعر من از عشق تو تکمیل شده تفصیل ها	اوه جان من ایان من عشق و گل و اجال ها
عشقم خمیده شد به دون بی از الف خودال ها	با صد دلیل از درد و غم زان اقبال کم شده
تا شوی شیرین من با حسن زیبا و خال ها	کوه از غمت بستمم همچو فرهاد کوه سنگن
اب حیات ام دبی دیگر حافظ دل بافال ه	جانم ز شوق روی تو دارم هزاران داغ به دل
به من این این میان خانه و پیمان چو در جام ها	دارم خیال باغ را این بوستان تنگ است
جان را فدا کن بردش تا سفره ای اقبال ها	اُبل سخن را بار بار کفتم سبق دبی زان وصال

مه من از جان بریزم قطره هادیای خون
 زرغون منور تر شود ز عشق سیراید سال ها

آتش

با آه و اشک دیده‌ی گریان نشسته‌ام

آتش ز فندب به قریه و ده و دیار من

با غم به روی آتش سوزان نشسته‌ام

هر سو نگر فدا شده شهیدان به روی خاک

من در غزا و ماتم یاران نشسته‌ام

بی خانمان و بی کس و گویم نموده‌اند

در زیر بار ماتم دوران نشسته‌ام

قلم من

زغم و درد یتیم و اسی که قلم پر رنگ است
این چه رنگ است که نوشتار در ورق سرزنگ است

قسم بر اشک و الفبای دو چشمان یتیم
شهادت و خون شهید با دشمنان در جنگ است

نویسم ددی وطن غمی دلی مادری زار
شادی و مهر و صفادر خانه باب یرنگ است

باروت و اختار در کوچه های شهر و ده
آسمان کریم کنان و همه جاشبرنگ است

قلم نویس و نویس و بنویس نفرین ها
به مزدوران اجنبی که بایک رنگ است

من چه گویم ز دشمنان قسم خورده تو
زرغون اشنابه ددی وطن دلنگ است

بزم یاران

شبی بزم یاران بر دوستانم مبارک باد سماع پر ستاره بر خوبانم مبارک باد
 غزل های حزین و واژه های عارفانه شبی گفتار شیرین بر عزیزانم مبارک باد
 بیان از شعله دیدار مخلصان ادیب شبی بزم ارادت بر ادیبانم مبارک باد
 اگر به وصف تو گویم که باشی تاج خرد شبی پر نور بتو یاری در خشانم مبارک باد
 قلم ات رنگ دیگر دارد و تحریر ز ادب شبی اقبال تو و فرسنگیانم مبارک باد
 حدیث شوق دلم با قلم ات رنگین باد شبی پیمازه و ساقی بر جانانم مبارک باد

ز گل و ساغر آن خم شراب نوشی دیگر

شبی زیبا به زرغون بر یارانم مبارک باد

عارفان سماع

غزل های شیرین اتد اچه نامم ای عزیز دل
 مگر خط از قلم داری چو حافظ تحریر از بیدل
 بیانت دوست و گفتار شیرینت در دلم کجند
 چو عارفان سماع آنچه فروغ در جانم و دل
 ترا چنانکه تو استی من توصیف توان کرد
 چنان مهرت و عشق در دل و دیوار و در و منزل

ابر سیره

روزی نیاید و شبی مهمان باشد گل گل شکفته تزیب سرخوان باشد
 هر کس به هر کجا بکشد جور روزگار اما کسی چو این دل نالان باشد
 ماییم و کوله بار تعب در دیار عشق نبض ام نذید باری و درمان باشد
 از ریزش از عشق شدم محرم سخن کوش اش گهی به نامی نستان باشد
 ای ابر سیره با تو هم آهنگ می‌شوم یار هم‌نومی دیده می‌گریان باشد

زرغون صبور باش به کس شکوه می‌کن

سوزم دین ستمگده پریان باشد

عیدانه



عیدانه یارید که عید آمده است

سزینه نخه مست بنید آمده است

یدان همه دف زنید و شادی بکنید

که ایام خوش عشق و امید آمده است

یارم لب بام دختر ممتاز شده

کوبی مه ی نوبه بر نوید آمده است

ب بر سفره می باشد و شکر اندازید

خندیده چو گل آنکه رمید آمده است

روی سفره را رنگین و پر گل سازید

لبخند زیند با هم که عید آمده است

هویت ام

بارنگی هواگونه نوید هیوت ام را	ابی و ابگونه شناید بایت ام را
با تاپه نیکگونه الفبای پارسی	در قلب خراسان زنید تابعیت ام را
نژاد و نسل ما در این پهنه می جهان	در سرزمین جنگ سینید عاقبت ام را
تعصب و ظلم و قوم عیب است در وطن	ازیدل و مولانا بخوان این شهرت ام را
انسان از ادو بر اد در رزم و کار	ای طایفه فی رستم بین شہامت ام را
تا دختر مہین بر قصد به گلستان	این جامه رنگین چه زید قاست ام را
انسان ام دور از مرز جهانی یکوان	از ادم و حوا بکنید قضاوت ام را
صلح است از رو و جهان می شود فنا	در قلب ایاسین شجاعت ام را
ای مردم از اده و اقوام این دیار	با قلم سبز رنگ نویس جہارت ام را
انسان باش دیگر و انسانیت است از رو	در مہنم اعلا بکن سعادت ام را

زرغون مباش غزده از در روزگار

در تذکره ام باز نوید ملت ام را

عشق نہان

من غلام تو شوم کی تو شوی دلبر من
 طاق و صبر و توان رفتن زمین سرور من
 دل تو دادم ای مہ نہان چشم سیاہ
 شعلہ عشق تو در دل تا ابد شہر من
 دوش دیوانہ عشق تو بودم نعرہ زمان
 در میخانہ بھن بود جام و ساغری من
 سخن ز شہد و سکر زان زبان شیرینت
 در دم عشق نہان و خیالت در سر من
 کنکھم جز تو دیگر در خیال تمنایی
 اسیر دام تو گشتم شمع و شمع پرور من
 در رہات جان دھم تاکہ شوم خاک دت
 لیلی زخمی چو دیوانہ شوم کوھر من

زر غونہ بخوان ان غزل ہای شیرین از دل من

بہ خط و حال چو گھر کونہ بود قمر من

طبع زارم

دیشب که سیل اشک ز چشم روانه بود
 در کوله بارش زده می طبع زارم من
 چو باغ رنگ زرد خزانی کریم
 ان باد سحرگاه وزید نرم در تنم
 نشان سرزلف او یک قبح خیال
 شب های تاریک که مجنون شد عجز
 چشمان پر خار لبان می کون اش
 جهان بوی مشک و خار چشم او
 آه ام به آسمان و فغانم به خانه بود
 یاد تو بود و گریه و شعر و ترانه بود
 باران ریز ریز و درد شبانه بود
 اسمان پر ستاره و چنک چخانه بود
 دیدار رخی یار همین یک بهانه بود
 لیلی ماه کون به او که یگانه بود
 باغ امید وصل او در دل ترانه بود
 نشان سرزلف او تلج شمانه بود

زرغون رود دور به صحرای خوبان

و اسی که سروده هایش همه عاشقانه بود

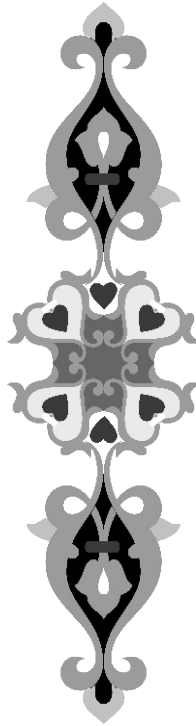
هموطن

دوباره آرزو کنم نوا می شادی در وطن	دوباره ابی اسان و ابایی در وطن
به شرم رنگ می زخم از حدیث حب الوطن	دوباره واژه های مهر شیرین زبانی در وطن
ابر تیره ز غم دل چو خشت تار و پودما	دوباره این صدای ماست از ادای وطن
جنگ و قتل به هر سو ریشه اش نهال غم	دوباره لاله و چمنان صفایی در وطن
ز چشم اشک یتیمان ستون درد و زخم ما	دوباره ظلم ظالمان و گرسنه نانی در وطن
هنوز در سینه آه سرد و دل شکسته از زمان	دوباره مرگ جوانان و ذیبا بی فانی در وطن
تودانی هموطن من تو ای مادری دانا	دوباره گلگونه تاریخ پانده مانی در وطن

بازم ان ستون عشق ز اسفان و خون جان

دوباره سگوه و شانی جاودانی در وطن

مرغ سحر خیز



من که شوریده چنانم
 که با تو مست و خارم
 در میخانه از این دم
 می و ساقی را ستانم
 شمع و پروانه به گلشن
 گلی از باغی کلانم
 چچ مرغ سحر خیز
 شو تو جان و جهانم
 مهر و وفا که سمراید
 بگوش است مای نهانم

دل زرد و وان بخت

رنجوزار و چنانم

بیاد لبر و کبر بر من

مانده تاب و توانم

منی زر غمزد در این دهر

اهل این خاک و زمانم

غزل

من دل به تو دادم تو بجا بزم کردی آواره به میخان، خرابم کردی
 با جبر زمان که دور شدم از بر تو ای وای چو پروانه کجا بزم کردی
 فارغ ز غم و دغدغه ای مهربوم دل بردی و رنجور و عذابم کردی
 بیاد رخ ات خون چکد از دل من پاکم ز کنه غرق ثوابم کردی
 از جان و خرد بگزرم در ره تو از جام ببت مست شرابم کردی
 ای عشق چه خواهی ز من دیوانه دور از راحت و محطی خوابم کردی
 با تیرنگه زدی به ریش دل من بی تاب بودم دل به عتابم کردی
 ار چند شدم پیروایت بر جاست گوش بر غزل و شعرو بجا بزم کردی

فرحت و ماه منی یار مرو از پیشم

ای زرغون چون موج و جابم کردی

آتش زد

روزگاری و اتحاری کشورم آتش زد دشمنان مرز و بوم کاشانم آتش زد
 شمعہ بی از عدل و انصاف کہ نبود بہر خدا دہو شہر قریہ و آن خانہ ام آتش زد
 طفل و یتیم مادر زخمی غلطیدہ بہ خون در و دیوار کوچہ بازار آن شہرم آتش زد
 دشمنان دین و انسان با تقابلی مذہبی کہ نہ داشت جرم بہر انسان مذہبم آتش زد
 پیر مردان نعرہ کنان این بروان بر شہر داعیش و طالب بی جرم میہنم آتش زد
 ہر کدام کہ خون دل بند را دید بہ چشم سر این جلادان سیاہ رو ریشہ ام آتش زد
 انتظار بہر نجات است سخت و دشوار در سرم بہ نام دین و سنگسار مادرم آتش زد
 دست بہ دعا خفہ و ایستادہ بہ درگاہ او او تترسید از دعایم خ و اہرم آتش

نالہ های زار دارم بہر نابودی شان

کہ جلادان بی جرم این تنم آتش زد

مادری



شعر من دری است از نیشاپور تا به هری
 هر کلامش ز کستانی زبان مادری

زبان مادری فارسی دری

گل رنگین از ادبیات دهنبارنگ و بو
 شاخ فخر از زبان هست این زبان فارسی
 پاسدارم این زبان را با فرهنگ غنی
 گویشی و فخر جهانست این زبان فارسی

مطربان می گو

غزل کفتم چو مطربان می گور از دهر کمتر

حدیث بر نظم تو افشاند

کنار آب کن آباد

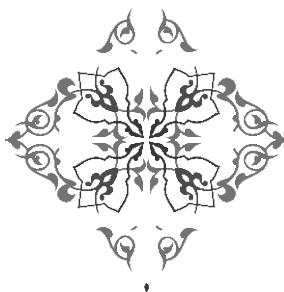
جواب تلخ می زبید تو ای لب سگر را

کنار باغ و بوستان ها

از عشق ناتمام ما

از آن روزهای مروارید

کله از عفاک الله



چنان رفته توان و صبر

که دیگر این دل خسته

فغان کان لویان شوخ گلستان را

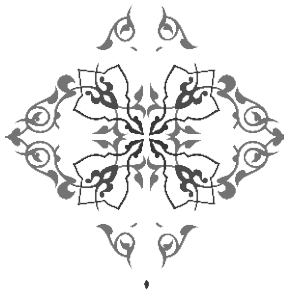
بارنگ و آب خط و حال

چو حسن روز افزون یوسف

من خسته و شکسته

با خود نخواهد داشت.

تا آمد پرود



اعجاز

•

کی بارگ رانست باکہ کویم راز خویش زندہ

عمریست کہ غم ساخته ام ہدم و دمساز خویش

چکنم چارہ نذارم بخوان حدیث دلم

سرایم باغز لہایم ن و ای سوز ساز خویش

نکشودم دہانم را و بستم چشم و گوشم را

دل و جان رفتہ ز دستم باد و اعجاز خویش

زبان مادری

این زبان مادری و مکتبی است فارسی
 تاج شرق و خوان عالم ادبی است فارسی
 واژه های شیرین اش از زمانه های دور
 قدنابی ان خراسان و هری است فارسی
 که هزاران بار مهتاب و ستاره در فضا
 چو ستاره در زبان ما روشنی است فارسی
 که بدانی از شعر و این آیین کهن
 تا غزل های حافظ، مولوی است فارسی
 واژه های دلنشینش از عجم تا رود فارس
 موجی جیون و سیحون سیلابی است فارسی
 کابل و تیران تیز تا بخارا و بلخ
 این میراث نسل آریا خاوری است فارسی
 صد هزاران شاعران و صد هزاران خطبان
 هر کلامش علم و فن آریایی است فارسی
 این زبان مادری به چو نشانی از خوبند
 رسم زردشت و فارس بنگالی است فارسی
 نکته های سرایش ام چو کوهر های ناب
 شهر باستان دلیران غزنوی است فارسی
 غلغله و خوش صدای طوطیان بند و چین
 بنگاله از بطن آریا داوری است فارسی
 کلی رنگین از ادبیت در فضا بارنگ و بو
 خار چشم دشمنان اجنبی است فارسی

پاسدارم این زبان را با فرسنگ غنی
 کوشی نخر ما و سروری است فارسی

هموطن

ای هموطنمغم تو را پایان نیست
 این درد دلم از تست از جانان نیست
 اندیشه به سردارم بری مردم زار
 جز صلح و ثبات به تو دیگر ارمان نیست

این هستی جان کوهر شانه تست
 این اشک غمی دلبر افسانه تست
 ای جانم عزیز می من فدای تو شوم
 این شکسته قلب عاشق دیوانه تست

ای کردون فانی چ رارنگ رنگی

ای کوهری آدمی چو اسنک سنگی

ای خاک که گهر هست در سینه تو

ای چرخ روزگار تو چو رابر رنگی

ای زن در دیارم که توبه زنجی ری

در شهر خفته کان توبه نفرینی

بی باک زگلوگر صدایی بکشی

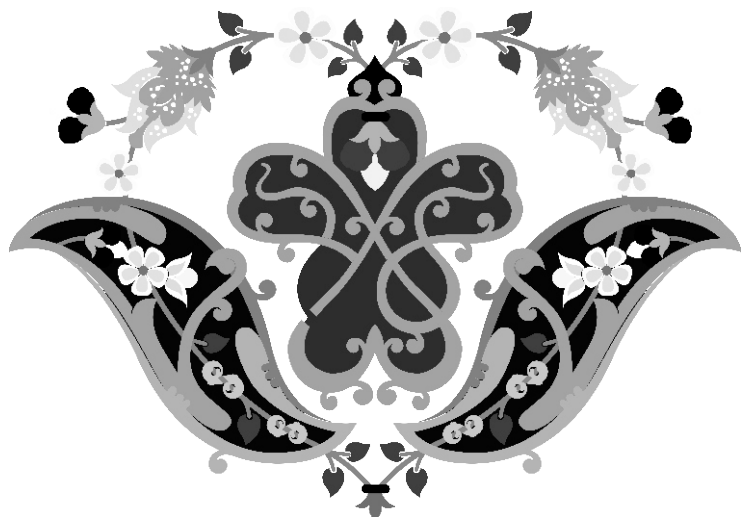
سکسارت کنند کونند که تو منفوری

ای کردون فانی چرارنگ رنگی

ای دشمن مهین چرامی جنگی

درکوه بلندینم حصار تو وطن

بارزم دلیرانت چو گل سرخ رنگی



بهار

ای صبا معطر گل از بهار و یار چه شد
 گل نرکس گل لاله بر میندی عشاق
 ساقیا جام شراب بر لب خشکیده یار
 بلبل و طوطی سراید به گلستان و چمنند
 نکته ای را که نویسم ز روح پر دردم
 بهر اسایشی این دل ز اندوی غم و درد
 روزگاری که دلم سگت از جور زمان
 سگرتاب بنوش مست و غراب در دل شب
 تمام عمر که شدم من اسیر تو عزیز
 بی خبره گشوده ام سر راه رقیب
 زرخونه شعری تو از گل و چمند عشق و خرد
 گلرخی و عشوه کرمی دلبر جانان چه شد
 مرغلک چچه زنان باغ و گلستان چه شد
 دران میکده و جامی زیاران چه شد
 قفس مرده به گلزاری اسیران چه شد
 میسجای محبت شمع تابان چه شد
 زره، از عشق صنم چشم خاران چه شد
 وفا و مهر صفا، یار خرامان چه شد
 همه یاد و خیال است، بی وفایان چه شد
 پرستو بلبل و قو، باغی طوطیان چه شد
 که منم مست و غرابت عهد و پیمان چه شد
 شمع و پروانه و گل باغ بهاران چه شد

بانو همصدازن

قامت اش افزائش تو پامیر در ملک بخت	بانوان میهنم با بهمتی والا بلند
لاله های سرخ در دامن زخونی دل‌بند	ان وقار و عزتش چو کوه های هندوکش
دردی شلاق ملا و اجنبی داشت در کمند	ظلم و سکنسار بهر زمان شد رای بندگی
با دروغ دین و مذهب بهانه های هدمند	طالبان ز نستیز با پشتی های شان
شرم تاریخ بهر اسلام ماند با درد و گزند	سوخت فرخنده به نام دین مذهب و خدا
طالبان چو پرخردان نسل تابو چون گبند	سکنسار کردند رخشان در صحرای خشک
همصداباش با غرور و این راه هاراپند	خواهرم وای مادرم وای دخترم
محو نمان تا ابد از مرز بی بوم این چمند	با صدای مهدی و با همی این رسم را
مادان بگنزه در کشورم با صلح بخت	روشن و تابنده باشد نسل نوی این وطن
غزل ها از مولانا و حافظی هوشمند	شاعران و خاطبان که سرود در وصف تو
زنجیر ظلم بسکه با نعره ها از قید و بند	زرغون ازاده بسکن کلخ ظلم را تا ابد

باغ و بوستان

تو دانی دلبرم قامت بلند است

رویش چو ماه لبانش پسته قد است

موهای چنک و چشمانش خماری

دل عاشق به زلف یار بند است

سحر با چچه ای مرغان خوش خوان

تمنایم کلی ازان چمن است

به پایان امد از من طاقت و صبر

کلامش باغ و بوستان و سمن است

سرباز

سربازان شجاع ما فخر ملت افغان
 شیر مرد قهرمان و خادم بهر انسان
 رزم پیکلت چو شیران و دلیران در وطن
 نام تو ثبت تاریخ شجاعان و جهان
 سر بکف و بی هراس قامتی افزاشته
 تار و مار سگسرد دشمن با

تسروکمان

سر سپردی در جهه جنگ با خشم و غرور

شهادت و پیروزی را داری با نام و شان

تبانده با درسم و راهات بهر حفظ این دیار

تانگ و شاپور مرمی یورش با تیغ برهان

ای امید کودکان و مادران با چشم تر

چو فولاد آسهنین خنجر بزن بر دشمنان

که تاسین عدالت و حفاظت کار توست

موفق در هر نبرد باش از شروع تا به پایان

تیرمژگان

تودانی دلبرم قامت بلند است

رویش چو ماه لبانش پسته قند است

موهای چنک و چشمانش خاری

به رخسار گلش دل مه بند است

ندارم فتوی از یار شمرین

بگویم مرسلی از ان چمنداست

به پایان انداز من طاقت و صبر

تیرمژگان هنوز هم در کند است

آتش و حرمان

دلم دمان می خواهد بار خسار لب خندان

دلم باران می خواهد با کمان رسم تلبان

که هفت رنگ باشد همچو گل، جرمیند و گل لاله

دلم چشمان می خواهد دو چشم دلبر جانان

تو را اسگر و زیبا تو باشم و حیا جانا

دلم یاران می خواهد تاشای گل و بوستان

قدش چو سرو و دندانش صدف کوزه و زیبا

دلم مستان می خواهد به دور از آتش و حرمان

غزل با و دویتی با، حزین از لیلی و مجنون

دلم خوبان می خواهد چو مجنون دره ات قربان

نوشتم ز آن فراق و درد و بجزار زوایم

دلم دیوان می خواهد نویسم زان دل بریان

شهادت مهسا

حس دارم طفل عزیز پرری کلاسه تایت

ان صدای خسته و عقی عقی درد و نوعیت

قاتل ظالم که دیگر جسم نکر داز برایت

چنگ زد تا گلون تا خفه شدن صدایت

گریه های معصومانه ترس ز وحشت تمام

اینکه تو خفتی دیگر اشک پدر در هوایت

مادر چشم انتظار می طفلی دل بندش به در

گرگ وحشی که دیده مهسای به زجانت

صد هزار نفرین بادا، بهر قاتلان او

ما سهرایت التجایی کو دکانه تا اسمان

خرابات عشاق

بکشایی کریبان راتا ددی نهانم بینی

روا و دیوانه در روی جهانم بینی

در کوی جنایت که بودم مجنون زار

با ددی و شکستی چنانم بینی

بس کن بخا دیگر ای دلبری جانم

تالذت و شادی را با هم در وصالم بینی

گر چه که دلم رمیده و غمگین است

با عشق صفا مهر و فایت نجوایم بینی

ساقیا بیار باده در خرابات عشاق

نوشیدن و رقصیدن ان تاب و توانم بینی

صبح

جانم به عشق تو دیوانه شدن می ارزد سرب ه صحرا رو به می خانه شدن می
 قسم به تو به صوفیان غزبات عشاق ارزد
 یوسف من که رسوا شده در همه شهر دست و پایم به زولانه شدن می
 بسوزان دیاری که در آن رابعه نیست ارزد
 گل و بوستان هزار رنگ چمن دار است حسن زیبا و حالت به مسانه شدن می ارزد
 صبح و باد کولر ای بهار در صحرا عشق بگفتاش به افسانه شدن می ارزد

زرغون شاد مخوران غم و اندوی دهر

زلف پچان تو به مسانه شدن می ارزد

مه تابان

به چشم های تومی ن ازم که دارم حس را امش

نگه ات برده دل از من به بیلد و صد ما نخواهش

چه گرم است اغوش ات در خیالم و در رویا

ز عشق ات در دما دارم بنالم نرد تو جانا

چو عنبر مو و گل اندام تو زیبا و دل آرابی

چو مه تابان صدف دندان دلبری آشنایی

مادر!

وقتی به ابی رنگ آسمان نگاه میکنم

وقتی به ابی رنگ بحر نگاه میکنم

وقتی نور مهتاب را نگاه میکنم

وقتی هم که آینه آفتاب را نگاه میکنم

مادر! دارم می دانم که این همه درکانات چو قلب تو صفا و بی ریاست

بسلامتی مادران!

ترا دوست دارم

من از نسل انسان ترا دوست دارم	تا، هستی جهان ترا دوست دارم
تمام سرودم که از عشق و درد	چو نم نم بدان ترا دوست دارم
بهاران زیبا و بستان سبز	چو لاله خندان ترا دوست دارم
طلسم زمانه و این دهر نج	از زمین تا آسمان ترا دوست دارم
خورشید و آفتاب چو روح زمین	بچو مه تابان ترا دوست دارم
به در میخانه سرود است و ساز	چو زاهدی مسان ترا دوست دارم
دل از استغنی چو صحرای درد	به تقوا و ایمان ترا دوست دارم
همه شب کریمم تا صبح سپید	با چشمان گریان ترا دوست دارم

غزل های شیرین و دوییتی های من

قسم به مهربان که ترا دوست دارم


 یتیم

از یتیم پرسید روزی مادری	چه داری در دل با چشم تری
او که در چشم اشک داشت و دودها	رو به مادر کرد و گفت ای مادری
او که عرق عرق داشت کلوش پرز بنغز	در میان گریه هایش محشری
مادر پچاره ناتوان گشت	با نوازش ها به او گفت سروری
در ديارم جنگ و کشتار است و بس	چشم تر دارم از این شور و شمری
دین و مذهب معامله داغ روز	دشمنان است تنه ای شان و فری
تا که باشد دین صلاحی کافران	جنگ و کشتار بهر مردم محشری
سیر افسرده شدم در جنگ ها	صلح و ثبات را ندیدم شهری
تو مسلمان زاده ای و اهل دین	کن شہامت بار ضایانی پدری
قلع و قلم دشمنان را کن شعار	اسمان تیره را کن قمری

جد و جهد کن تا نجات این وطن	تا ز دلی این همه ددی سری
همت بازوی جوانان ما	انتظار مردمی دور و بری
تو مسلمان زاده ای و اهل دین	اینکه تو بادین و مذهب رهروی
حامی حقیقت و دینداری باش	کن تعقل بر صلح و شمری
چاره دیگر نداریم جز همین	چو متین و استوار بار هسبری
بهلی و اتحاد با عزم تو	صلح و ثبات پیشه کن باباوری
تصدیق قلبی نما و اعتماد	راه و رسمت از قهرمان پدری

روح او شاد و جاودان است دیگر

انتظار او و ما و شهروزی

دخترم

سرتابه قدم خوب و دل آرد خترم
 الگوی شرف و ادب و حیا د خترم
 عطر تن تو چون شمیم غنچه های باغ
 ای فروغ جاویدان و عشق فردا د خترم
 ای توان و قوت من در دیار بخت با
 در ظاهر و در باطن تو نهفته صفا د خترم
 میسراید مادرت از ناز و نکلین های تو
 ای خروش روزگار و موج دریا د خترم
 در غزل گویم سگوه و صف بالای ترا
 با وقار و با وفا و ماه شها د خترم
 تو انیس و چلچراغ خانه ویران من
 فخر میهن فخر ما من فخر دنیا د خترم
 شعر من از مهر تو بارور نگین شود
 سرو خوبان و آفتاب پر تبلا د خترم
 جان ماد نور چشم عالم و آدم شدی
 هر کجا تو با منی مثل رویا د خترم
 عمر تو بادا چو عمر خضر تا جاویدان
 سفره می مهر و فیات تا شریا د خترم

دخترم باشی به دور از درد و رنج

از خدا دارم همیشه این تمنای خترم

سلطانم

تویی عشقم تویی جانم

تویی هم درد و درمانم

تویی دنیای دنیایم

تویی امید و ایمانم

تویی تفسیر رویایم

تویی در بود و در جانم

ترا خواهم ترا جویم

تویی چون آن گل بدمانم

چه شد آن عشق خورشیدی

فروغ عشق عریانم

تویی هر هست بود من

تویی سرور و سلطانم

غزل من

غزل با چه تکلیف میسرایم
 ز سوز دل چه شیرین میسرایم
 حدیث عشق و یاری گردانی
 به خورشید و به پروین میسرایم
 بیخوابی گل و گل واژه ام را
 برای یار شیرین میسرایم
 درین ماتم سرای پر غم و درد
 سرود سبز و رنگین میسرایم
 سرایم شعر گلگشت خوانان
 نه از باریس نه از چین میسرایم
 مخند بر رخوت شعر تر من
 تنی اندیشه ام این میسرایم
 منی زرغون از این باغ و گلستان
 به وح گل نسیرن میسرایم

طبع غزل

در بزم خموشان سخن بیش مگو
 کفتید اگر مختصر از خویش مگو
 بگذار که کردار تو خود آینه شود
 از حسرت و غم و از دل ریش مگو
 کر طبع روان داری باساقی و جام
 از میکده و ساغر ب ه درویش مگو
 دل بنده‌ی چشمان خمار تو شده
 در خلوت عاشقان تو از کیش مگو
 شهد و شکر لب تو ناب عمل است
 از طبع غزل بگو تو از نیش مگو

عید قربان

عیدانه بیار و سفره را رنگین کن
 با مهر و حلاوت ات مرا تسکین کن
 وقتی نگری این برو آن بری شرم
 حرم و کرم را هدیه آن مسکین کن
 همسایه رضاست دوست رضایار رضا
 جانانه من شور و شر و تکمین کن
 ای حاجی و مخلص به در کعبه کجا؟
 اشک و غم و درد را با سرور اگین کن
 قربانی تو اینکد ثواب ابدیت
 با خیر و سخاوت به دلها جاگین کن
 کعبه دل را بکن آباد با دست نیاز
 شکر زیبای خدا را به صفا آذین کن
 جامه نو بیار بر غریب بر یتیم
 خلعت عیدی بر بندرتو آستین کن
 دل آشفته و دلگیر این مردم خوار
 با ترحم زباغستان وفا گلچین کن
 عید است و خوشا آوازه در قریه و ده
 اشی و مهر و صفا با صنم ساتین کن

زرغون شاد و خرم با نوای بزم غزل

چم طوطی و تو دور زو هم شاهین کن

دلبری

بعد هر کم نکند سود کر الطاف کنی

زنده گی رطل گرانست قدر دانم باش

کینه و هوز و کداز سفره غم را بر چین

مکراشتی و دلبری رات و اهداف کنی

دلی پچاره من کر چه محلول است و غمین

نشود شمه دیدار را اختلاف کنی

کحل چشم سیاه کرده منراست و خراب

تمنای دارم دلبری را که اهداف کنی

حدیث نغزپاری

زبان پاری قد و نبات است

گر کابلی کر از بلخ و هرات است

گل و گل واژه پایش پر حلاوت

پدر و مادرم هر دو قنات است

سکوه ادب و شعر و کلام است

زبان دره و شهر و دلت است

بنوش از در شهد ناب پاری

که ایوان شیرین آب حیات است

حدیث نغزپاری را بکن سر

که زیب فروشان آن لبات است

حق ملت

دلم امروز از درد وطن زین شعله بریان است

قلم در دست دارم هر دو چشمانم به گریان است

از آن لحظه که دیدم جوی خونین شهیدان را

و سوز در دطاقت رگم را خون به جریان است

شهیدان خفته میدان به خاک و خون غلطیدند

جواب این همه کشتار آیا کار آسان است

جواب خواستهای بر حق ملت جوی خونست

عجب عقل و عجب انصاف خون این شهیدان

وماذا گریه سرداده به روی نعش فرزندش

زین جوی خون از رنگ مردان غولسان است

نالہ خستہ

دل زارم بہ چنگ باد صحرا و میان است قلم بردست و چشمانم تو بینی کہ بہ کریان است
 نوامی نالہ می خستہ ز عمق دل کشم بیرون متاع سفرہ می قاتل پر از خون شہیدان است
 از آن محطہ کہ دیدم موج خونین دیا را دگر رویای من ہم حلقہ می زنجیر زندان است
 سرود دخمہ با نالہ می طفلی کرہ خوردہ تن مادر وطن سنگر سپاہ داد و حرمان است
 فشرده قلب کودک را ہیولای صیام بر لب ندانم کہ کجا زلد و درویش مسلمان است؟
 برای گاہی بی ارزش بریزد خون انسان را نہ تنہا این کہ او ہم سارق خار مغیلان است
 بہ خنجر بستہ او بانوی را با کودکی در بطن نگر این صلی رحمہ کہ این پستی وجدان است

بہ بالش کشتہ ہم او کو دکان نازنینی را

کنم لعنت ہی دیگر کہ آمین و ایمان است؟

پسر م

ای پسر عاقل و فرزانه من
 شوخاک دت جانانه من
 چه گویم از غرور و همت تو
 شوکت والایی شامانه من
 تکه چو آب سیرنگ استی جانم
 دلیر و سرکش و مردانه من
 جوانی با ادب و با خرد باش
 که تویی عزت کاشانه من
 بدان قدر و طنز ارای عزیزم
 مهربی میهنی ویرانه من
 تو ای فرزند شجاعت کن پیشه
 حاکم شهر و ده در دانه من
 دالت و صداقت بر مردم
 عادل و عاقل و شامانه من

فرزند

ای نوردیده فرزند فرزندی من

تویی به یقین زیب در خانه می من

چه گویم از غرور و همت تو

ای شوکت والای شانازی من

نازم به تو و مناعت بارع تو

ای بدم فریخته و مردانه می من

اهل ادب و مهر و وفایی

تویی سبب عزت کاشانی من

بدان قدر و پنداران عزیزم

مهرم میهن ویرانه می من

مکن کبر و غرور و شان هرگز

سکوه دولت و شانازی من

گلرخ

رقص نفسم به ساز چشمان تو باشد

چون موج که در مستی دامان تو باد

تو در خیالم پیدا ای ساقی به نمنخانه

دل بسته به گلرخ چو تلبان تو باشد

جانم که خود آراستی دل دارد تمنیات

دیوانه دلان کرم به جولان تو باشد

این دل که دیوانه است سرشار از عشق تو

ای مهروی مستانه دل حیران تو باشد

مسعود قهرمان

ای مرد سرفراز چه فرزانه زیتتی	مردانه آمدی و چه مردانه زیتتی
ناز به بارگاه شکوه مناعت ات	دور از حریم مردم بیگف زیتتی
آزاده کیست مشرب و آمین پاک تو	قامت بلند و عاقل و شانمانه زیتتی
بشکستی لشکر سرخ دد و دودون	عالم کو است که چه جانانه زیتتی
مسعود فخر ملک خراسان بخوانمت	بارع به دور گل چو پروانه زیتتی
اسطوره می دوران شده نام پاک تو	عاری ز بند و زنجیر و ذولان زیتتی
آرمان تو که صلح و ثبات بود در وطن	رزمنده و تاننده و مردانه زیتتی
غوغا شده در ملک از نام و نشان	با دردمردمت تو در دانه زیتتی

والاست مقامت در این گردون و سماع

سمرکش و باغور و جاودانه زیتتی

حمخانه

پاکنیزه ترا ز دیار آینه می احساس
 ایدوست ترا دیدم سرخیل همه خوبان
 در کج ویرانه من دیدم ترا یک در
 دل شد اسیر تو دور از می و ان مستان
 حال که چو دیوانه سرشار ز عشقت دل
 و ای قید شده این دل به دام تو چو جولان
 حالا که می خانه رسم دیگری دارد
 نوشتم شراب از خم تا پای همه پیمان
 دارم طبع عزل از باغ و گل و گلشن
 ای و ای سرایم من از زیبایی چشمان
 گاهی ز دل ناالم گاهی ز تقدیرم
 دل رفت ز تن یکبار دیوانه شده حیران
 غوغا شده در شهر از این همه روانی
 چاره شدم دیگر به این حال پریشان

انایستد اتبراد مبارز

سکوه عشق و ایانستد اتبراد

انین و هدم جانستد اتبراد

بود فرزانه دخترام مبین

تو کونی تیغ عریانستد اتبراد

خط اندیشه اش راه من و دوست

رفیق راه دورانستد اتبراد

بود فرزانه و بارع طبع اندیش

گلوی درو حرمانستد اتبراد

بود الگوی سبز در بزم یدان

فرشته یاکه انسانستد اتبراد

انایستاره ات سزینده بادا

شمع بزم رفیقانستد اتبراد